

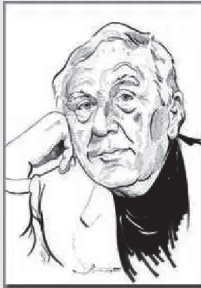
روز» خودتان را هم که به فیلمی مشهور برگردانده شده است، تجربه کرده اید. از نظر شما چه رابطه‌ای میان سینما و رمان وجود دارد؟ آیا برای یک نویسنده، کار در هر دو زمینه ثمربخش است یا خطرناک؟

ایشی گورو: من تفاوت فاحشی میان نوشتن برای سینما و نوشتن برای رمان می‌بینم. این تفاوت تا حدودی از این نظر است که رمان نویسی حرفه و شغل تمام وقت من است؛ در حالی که وقتی به سناریو نویسی می‌پردازم به نوعی آماتوری مشتاق هستم. تفاوت اصلی این است که در سینما داستان اصولاً به وسیله تصویر گفته می‌شود و موسیقی و واژه‌ها نوعی مکمل آنند اما در رمان، واژه‌ها، یگانه چیزی است که در اختیار دارید. بی‌شک، این هر دو وسیله بیان هنری وجوه مشترک بسیاری دارند. به گمان من، می‌توان از یکی، فنون زیادی درباره دیگری آموخت.

همانطور که گفتید، من سناریو «کنتس سفید» را برای فیلم مرچند آیوری نوشتم و سال گذشته هم روی سناریو فیلم *The Saddest Music In The World* همکاری کردم. یکی از جاذبه‌های مهم سناریو نویسی برای من این است که نوشتن برای سینما جزئی از روند بزرگتر کاری گروهی است. در مورد رمان نویسی بطور مستمر در طول عمر، چیز ناسالمی وجود دارد. رمان نویس مثل نوازنده‌ها یا تئاتری‌ها، کار گروهی انجام نمی‌دهد و پس از مدتی، نبود تأثیرهای تازه می‌تواند به صورت خطرناکی در آید. برای من، کار روی فیلم، با کارگردان، هنرپیشه‌ها و شاید نویسندگان دیگر، شیوه خوبی است

برای تأثیر پذیرفتن از دیگران.

اغلب از من می‌پرسند از اینکه سناریو می‌نویسم و رمان‌هایم نیز بیشتر شبیه سناریو خواهد شد، نگران نیستم؟ ولی من دقیقاً عکس این قضیه را دریافته‌ام. به گذشته، به اولین رمانم «منظره رنگ پریده تپه‌ها» که می‌نگرم می‌بینم از نظر فنی خیلی به سناریو شباهت دارد. داستان، صحنه به صحنه، با کمی دیالوگ و کمی توصیف و راهنمایی صحنه‌ها، پیش می‌رود. با این حال، درست پس از اتمام این رمان، دو سناریو برای کانال ۴ تلویزیون بریتانیا نوشتم و این قضیه مرا عمیقاً از وجوه افتراق میان سناریو و رمان نوشتن آگاه کرد. از این فکر که مبادا رمانی دقیقاً شبیه یک سناریو بنویسم، ناخرسند شدم. احساسم در آن زمان این بود که رمان به عنوان یک وسیله بیان هنری نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و با تلویزیون و سینما رقابت کند مگر کاری انجام دهد که فقط از عهده رمان بر می‌آید. از آن پس تاکنون، کوشیده‌ام تا رمان‌هایی بنویسم که تجربه‌ای کاملاً متفاوت از نوع تجربه‌ای که با نشستن جلو پرده سینما یا تلویزیون کسب می‌کنید، برای شما به وجود می‌آورد. می‌توانید بگویید که می‌خواهید رمان‌هایی غیر قابل برگرداندن به فیلم بنویسید. هرچند وقتی که رمانی را تمام می‌کنم می‌توانم به صورتی فشرده و هوشمندانه درباره اقتباس از آن برای فیلم نیز بحث و صحبت کنم. با این حال، وقتی رمان می‌نویسم، می‌خواهم رمانم به طرز بی‌مانندی شبیه یک رمان باشد، و سناریویی که می‌نویسم نیز به طرز بی‌مانندی همطراز فیلم.



برگردان بخش‌هایی از یکی از اشعار بلند نزار قبانی شاعر بزرگ سوری به نام «ناکجا آباد» از مجموعه شعرهای عشق و تبعید.

### احمد پوری

۱

می‌خواهم عاشق شوم...

تا شاید دنیا را به پرتغالی بدل کنم

و خورشید را

به فانوسی از برنز...

می‌خواهم عاشق شوم...

تا پایان بخشم

پلیس‌ها را... مرزها را... پرچم‌ها را

زبان‌ها را... رنگ‌ها را... نژادها را.

آرزو دارم، دلبندم، بتوانم دنیا را

یک روز، تنها یک روز در دست داشته باشم

تا شاید بتوانم بنیان گذارم

جمهوری احساس را.

۲

می‌خواهم عاشق شوم...

تا، عزیزم، دنیا را دگرگون کنم...

بعد پنجم به آن بیخشم...

و زنان را بدل کنم به باغ نعنای...

می‌خواهم ملودی درختان، باران‌ها و ماه‌ها را بسازم.

۳

می‌خواهم عاشق شوم... عزیزم

تا عاشقان را شاید از قفس‌ها

و پستان‌ها را از تیغ خنجر فئودال‌ها رها سازم.

.....